

سیره عملی و اخلاقی امام رضا (علیه السلام)

<?xml encoding="UTF-8">

سیره عملی و اخلاقی امام رضا (علیه السلام) بی گمان دیده گشودن بر آفتاب کاری ناشدنی است، چونان که پریدن در آسمان بلند

شناخت خدایی مردان برخاسته از بوستان عترت، نه برای هر بال بشکسته ای شدنی؛ چه آنان که بر آفتاب دیده گشوده اند جز سایه مزگان خویش ندیده و آنها که در آن آسمان پریده اند جز شکسته بالی خویش را نیافته اند. با این همه شاید بتوان دیده بر پرتویی از آفتاب که بر زاویه ای تابیده است دوخت و در آن نشانها از حقیقت نور یافت که نور، همه یک گوهر است.

با چنین اعترافی به یکی از جنبه های پند آکنده حیات امام روی می کنیم و دست کوتاه خویش را به دریای ناشناخته کرانه "خوی ستوده امام" فرو می بریم تا مرواریدی چند بگیریم و فراروی گذاریم: عبادت امام برای آنان که بودن را مفهومی جز بنده بودن ندانند، پرستش نه یک "تکلیف"، بلکه معنای زندگی و راز جاودانگی است. در نگاه آنان خدا پرستیدن نه یک واجب است که باید از سر گذراند و برائت ذمه حاصل کرد، بلکه شهد شیرینی است که باید چشید و در آن روح بودن و ماندن را یافت.

از این روی، اگر درباره خداپرستی این گونه کسان که امام پیشاپیش همه آنان است سخنی گفته شود سخن از "اندازه عبادت" نیست، بلکه سخن از "چگونگی" است. آنان بنده بودن را مایه افتخار، بندگی کردن را مایه سربلندی، و سر فرود آوردن در برابر خواست آشکار و پنهان خداوند را اساس سرافرازی شمرند. این معنای سخن هشتمین امام است که گوید: "به بندگی خدا افتخار می کنم".

همین حقیقت است که بدخواهان او را ناخواسته بر آن می دارد که اعتراف کنند او پرستشگرترین همه زمینیان است

و در میان همه فرزندان عباس و علی علیه السلام بافضیلت تر، پرهیزگارتر، دیندارتر و شایسته تر از او ندیده اند. در پرتو توجه به چنین برداشتی از مفهوم عبادت در نظر امام است که می توان برای خواندن هزار رکعت نماز در شبانه روز، سجده های طولانی پس از نماز صبح، روزه های مکرر، شب زنده داریهای پر رمز و راز و همدمی همیشگی با قرآن تفسیری شایسته یافت،

یا به درک حقیقت این سخن نایل آمد که کسی درباره آن حضرت می گوید: "به خداوند سوگند مردی ندیدم که بیش از او از خدا پروا کند، بیش از او در همه اوقات به یاد خدا باشد، و بیش از او از خدا بترسد".

گوینده این سخن نه کسی از شاگردان او، بلکه فرستاده دستگاه خلافت؛ رجاء بن ابی ضحاک است که به عنوان گماشته مأمون به مدینه رفته است تا امام را زیر نظر گیرد و با خود به مرو برد. او در ادامه سخن خود می گوید: "شب هنگام که به بستر می رفت بسیار قرآن تلاوت می کرد، و چون بر آیه ای که در آن یادی از بهشت یا دوزخ بود می گذشت می گریست و از خداوند بهشت می خواست و از آتش به او پناه می جست... چون ثلث آخر شب فرامی رسید از بستر برمی خاست و به تسبیح و تحمید و تهلیل و استغفار می پرداخت. پس از آن مسواک می کرد و سپس به نماز شب می ایستاد. او نماز جعفر طیار را چهار رکعت به جای می آورد و این رکعتها را در شمار رکعتهای نماز شب می آورد".

امام براساس همین برداشت همراه با قرآن همدم بود و به گفته ابراهیم بن عباس حتی سخن او، پاسخهایی که می داد و مثلهایی که می آورد همه برگرفته از قرآن بود و کتاب الهی را هر سه روز یک بار ختم می کرد. او خود در این باره فرمود: "اگر می خواستم قرآن را در کمتر از سه روز ختم می کردم. اما من به هر آیه ای که می رسم در آن می اندیشم و در این امر درنگ می نمایم که درباره چه و به چه هنگام نازل شده و بدین سبب است که آن را در سه روز ختم می کنم."

هم بر این اساس است که امام هر برتری را به تقوا می داند و حتی به دیگران نیز حق می دهد که اگر بتوانند بیش از او از تقوا بهره مند شوند از او برتر باشند، چونان که در پاسخ مردی که سوگند یاد کرد او بهترین مردم است، فرمود: "ای مرد! سوگند مخور، برتر از من کسی است که بیشتر تقوای خدا داشته و در برابر او فرمانبردارتر باشد. به خدا سوگند هنوز این آیه نسخ نشده است که برترین شما پرهیزگارترین شماست."

همو در جایی دیگر نیز فرمود: "ای زید، از خدا بترس که آنچه بدان رسیده ایم تنها به کمک تقوا میسر شده است."

او همین تقوا، خداترسی و فرمانبری را معیار و نشان شیعه بودن نیز می خواند و به یکی می گوید: "هر کدام از پیروان ما که خدا را فرمان نبرد از ما نیست، و تو اگر از خدا فرمانبری از ما خاندان هستی."

زهد و ساده زیستن روشن است آن که با خدا چنین پیوندی جانمایه دارد دیگر دل در پی جز او نمی گذارد و جز اویی به دیده وی نیاید تا دلش از آن یاد کند. آن که خدا را یافته و سرای لقای او را می شناسد سرای ناپایدار کنونی را جز باتلاقی نمی داند که هر چه به درونش نزدیکتر شوی رهایی از آن دشوارتر و مرگ و نیستی حتمی تر شود. چنین است که امام دنیا را سرایی آکنده از شرّ و بدی می شمرد و از شرّ آن به خداوند پناه می برد و راه رهایی را "زهد و پارسایی" می بیند و می فرماید: "به وسیله زهد و بی رغبتی به دنیا نجات از شرّ دنیا را می جوییم."

محمد بن عباد می گوید: "رضا علیه السلام در تابستان بر حصیر و در زمستان بر پلاس می نشست و جامه های خشن بر تن می کرد و تنها هنگامی که در جمع مردمان حضور می یافت جامه رسمی مردمان می پوشید."

یک بار سفیان ثوری او را دید که جامه ای از خز بر تن کرده است. او را گفت: "ای پسر پیغمبر! چه خوب بود لباس پایینتر از این می پوشیدی!" فرمود: "دستت را پیش آر." پس دست او را به گریبان خود برد و او دید که در زیر جامه بوریایی بیش نیست. آنگاه فرمود: "ای سفیان، آن جامه خز برای خلق و این لباس ژنده برای حضرت حق است."

اباصلت هروی نیز درباره آن حضرت گوید: "او غذایی ساده و خوراکی اندک داشت". امام حتی زمانی که رسماً ولیعهد خلافت بود از همان زهد و پارسایی و ساده زیستی جدایی نداشت.

شکایتی که یکی از کنیزان خانه از وضع رفاهی و معیشتی دارد گواه این حقیقت است. آن کنیز که زمانی در خانه مأمون، اندکی در خانه امام رضا علیه السلام و پس از آن در خانه عبدالله بن عباس بوده است این سه دوره را چنین ترسیم می کند:

"ما در سرای او (مأمون) در بهشتی از خوردنی و آشامیدنی و عطر و دینار بسیار بودیم پس از چندی مأمون مرا به رضا علیه السلام بخشید و چون به خانه او رفتم همه آن رفاه و خوشی را که داشتم از دست دادم. در آن جا سرپرستی بر ما نظارت داشت که ما را شب بیدار می کرد و به نماز وامی داشت و این از هر چیز برای ما سخت تر بود و من آرزو می کردم از خانه او به جایی دیگر روم، تا آن که مرا به عبدالله بن عباس بخشید و چون به سرای او رفتم چنان بود که گویا به بهشت درآمده ام."

برخورد با مردم امام علیه السلام در برخورد با مردمان چهره راستین اسلام را ترسیم می کرد، آن هم در عصری که جلال و شکوه پوشالین دستگاه خلافت از این آیین، سیمایی دیگر ارائه می داشت.

نخستین نکته این که او دیگران را هم دارای ارزش انسانی می دانست و از این دیدگاه با آنان برخورد می کرد. ابراهیم بن عباس می گوید: "هیچ نشنیدم و ندیدم کسی برتر از ابوالحسن رضا علیه السلام باشد. بر هیچ کس به سخن خویش بی مهری و ستم روانداشت، سخن هیچ کس را نبرید، هیچ نیازمندی را بی پاسخ نگذاشت، پای خود در حضور هیچ کس دراز نکرد، در پیش هیچ کس لم نداد، هرگز غلامان و وابستگان خویش را ناسزا نگفت، به گاه خنده قهقهه نزد، بر سفره غلامان و وابستگان خود می نشست، بسیار در پنهان صدقه می داد و به دیگران کمک می کرد."

او حتی در برخورد با غلامان و خادمان هرگز حاضر نبود کرامت انسانی آنان را نادیده بگیرد و چیزی از حقوق آنان فرو گذارد. او حتی در ریزترین نکته ها این کرامت را پاس می داشت.

یاسر خادم آن حضرت می گوید: امام رضا علیه السلام به ما فرمود: "اگر بر بالای سر شما ایستادم و در حال غذا خوردن بودید بلند نشوید تا غذا خوردن را به پایان برید". گاه یکی از ما را می خواست و چون به او می گفتند در حال غذا خوردن است می فرمود: "بگذارید تا غذایش را بخورد."

او هیچ اندرز گونه ای را که با اصل کرامت انسان ناسازگار باشد نمی پذیرفت و همچنان بسادگی و دوری از تکلف در برخورد با دیگران ادامه می داد.

یکی از مردمان بلخ می گوید: "در سفر امام به خراسان همراه او بودم. روزی سفره غذایی طلبید و همه خدمتکاران و غلامان را بر سر آن سفره گرد آورد. گفتم: جانم به فدایت، خوب بود برای اینها سفره ای جداگانه می گستردی! امام فرمود: "خاموش! که خدا یکی است، پدر و مادر در همه ما یکی است و پاداش هر کس نیز به کردارهای اوست."

او هرگز از برآوردن نیاز دیگران روی برنتافت و چونان که شیوه این خاندان و سرشت امامان است گشاده دستی و بزرگواری را به غایت می رساند، و البته از آن پرهیز داشت که در برابر دادن چیزی به دیگران و برآوردن کاری برای آنان کرامت انسانی را از ایشان بستاند.

داستان آن مرد خراسانی مشهور است که چون از در راه ماندگی خود سخن به میان آورد و از امام کمکی خواست تا پس از رسیدن به شهر خود آن را از جانب ایشان صدقه دهد، به او فرمود تا بنشیند، و پس از آن که اطرافیان رفتند به اندرون رفت و بی آن که به آن خانه بازگردد دست از فراز در درآورد و مرد خراسانی را خواست و دویست دینار به او داد و فرمود: "این دویست دینار را بگیر و خرج راه کن و عوض آن از طرف من صدقه هم نده. بیرون برو که نه من تو را ببینم و نه تو مرا". چون بیرون رفت یکی پرسید: فدایت شوم، کرم و گشاده دستی شما بسیار است، اما چرا از آن مرد روی پوشانید؟ فرمود: "از بیم آن که مبادا خواری حاجت خواستن را بدان سبب که حاجت او برآورده ام در چهره اش ببینم. آیا نشنیدی سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود: آن که نیکی خود به مردم را بپوشاند کارش برابر هفتاد حج است."

مردی چنین گشاده دست است که چون یکی به او می گوید: مرا به اندازه مردانگی خویش عطا ده، در پاسخ می فرماید: "این در توانم نیست"، و آن گاه که او می گوید: مرا به اندازه مردانگی خودم عطا ده می فرماید: "این شدنی است".

همین امام است که چون تمام دارایی خود را در روز عرفه با تهیدستان قسمت می کند و کسی می گوید: چه زیان

بزرگی کردی ! در پاسخ می فرماید: "این زیان نیست، بلکه سود است. آنچه را به وسیله اش پاداش و بزرگواری فراهم آورده ای زیان مدان".

امام با آن همه گشاده دستی که به جای خود رواستهرگز این صفت شایسته را برابر نهاده اسراف و تبذیر و ریخت و پاش نمی داند و از کوچکترین کوتاهی در این باره نمی گذرد، چونان که به گفته خادم آن حضرت یاسر، روزی که غلامان میوه خورده و نیمخورده آنها را دور ریخته بودند برآشفته به آنان می فرماید: "سبحان الله! اگر از آن بی نیازید کسانی هستند که به آن نیاز دارند؛ آن را به کسی بدهید که نیازمند است".

این شخصیت متعادل است که از سویی در برخورد با فروتران فروتنی می کند و چون تنها می شود فارغ از کارهای رسمی و دولتی اطرافیان خود از کوچک و بزرگ را گرد می آورد، با آنان سخن می گوید، با آنان همدم می شود، و حشمت از خویش فرومی نهد تا با او همدم شوند؛ و از سویی در برابر آن که خود را در ظاهر پرشکوه خلافت آراسته است سربلند و سرافراز می ایستد و چون از او می شنود که دوست دارد جامه خلافت را بر تن او کند در پاسخ می فرماید: "اگر خلافت از آن توست تو را حق آن نیست که جامه ای را که خدا بر تنت کرده است بر تن دیگران کنی و اگر خلافت از تو نیست روا نیست آنچه را از تو نباشد به من دهی ". امام در برابر او موضع خویش در برخورد با خویشان و هم در برخورد با دنیا را چنین ترسیم می کند:

"به بندگی خدا افتخار می کنم،

... با بی رغبتی به دنیا، رهایی از شرّ دنیا را می جویم،

... با دامن درکشیدن از حرامها نایل آمدن به سودهای حقیقی را امیدوارم،

... و با فروتنی در این سرای ، بلندی نزد خداوند را خواهانم".